

عنوان یک خواننده، کتاب مهمی است. تقریباً هر نویسنده‌ای اولین کتابی را که به زمین گذاشته و فکر کرده: من می‌توانم بهتر از این بنویسم، به یاد دارد. لعنت بر شیطان، من بهتر از این می‌نویسم! برای نویسنده‌ای تازه چه قوت قلبی می‌تواند بالاتر از این باشد که متوجه شود کار او بی‌تردید بهتر از کسی است که به خاطر نوشته‌هایش پول می‌گیرد؟ آدم با خواندن نثر بد - رمانی مثل معدنچیان خرده سیارک‌ها (یا فقط به عنوان چند نمونه دره عروسک‌ها، گل‌های اتاق زیر شیروانی، و پل‌های مدیسون کانتی) کاملاً به وضوح یاد می‌گیرد چه کاری نباید بکند و چنین چیزی به اندازه‌ی یک ترم در یک مدرسه‌ی نویسندگی خوب، آن هم با حضور ستاره‌های سینما که مفت و مجانی به عنوان مدرسین مهمان تدریس می‌کنند، ارزش دارد.

از طرف دیگر، نوشته‌های خوب، به نویسنده‌ی در حال یادگیری سبک، زیبا روایت کردن، بسط دادن طرح، خلق شخصیت‌های قابل باور، و راستگویی را یاد می‌دهد. رمانی مثل «خوشه‌های خشم» شاید نویسنده‌ی تازه کار را غرق در ناامیدی و حسادت می‌کند، و قدیمی‌ی کند - «من اگر هزار سال هم عمر کنم، هرگز نمی‌توانم کاری به این خوبی بنویسم.» اما چنین احساساتی می‌تواند نقش پیش برنده‌ای هم داشته باشند و نویسنده را تشویق کند تا بیشتر کار کند و اهداف بالاتری داشته باشد. مجذوب ترکیبی از داستان عالی و نثر عالی شدن - در حقیقت، با خاک یکی شدن - بخشی از شکل‌گیری ضروری نویسنده است. تا وقتی خودتان مجذوب اثری نشده باشید نمی‌توانید امیدوار باشید بتوانید کس دیگری را مجذوب اثرتان کنید.

پس ما مطالعه می‌کنیم تا نقاط ضعف و قوت نوشتن را بشناسیم. در ضمن مطالعه می‌کنیم تا خودمان را با نویسندگان خوب و بزرگ مقایسه کنیم، و همه‌ی توانایی‌مان را بشناسیم و مطالعه می‌کنیم تا سبک‌های مختلف را تجربه کنیم.

شاید متوجه شوید دارید از سبکی تقلید می‌کنید که مشخصاً برایتان هیجان‌انگیز بوده، و این کار هیچ عیبی ندارد. من وقتی آثار «ری برادبری» را می‌خواندم مثل او می‌نوشتم - همه چیز سبز و شگفت‌انگیز بود و از پس لذتی دیده می‌شد که قشر چربی از نوستالژی روی آن مالیده شده بود - وقتی داستان‌های جیمز کامز را می‌خواندم نثرم فاخر و بی‌زبانسی بود. در دوران نوجوانی‌ام داستان‌هایی نوشته‌ام که در آن‌ها همه‌ی این سبک‌ها با هم وجود داشتند و ملغمه‌ی مضحکی ساخته بودند. این نوع سبک ترکیبی بخش ضروری رسیدن به سبک خود فرد است، اما در انزوای مطلق اتفاق نمی‌افتد. باید زیاد مطالعه کنید، و ضمن آن کار خودتان را مدام متعالی‌تر و بهتر (و باز بهتر) کنید. من به سختی می‌توانم باور کنم کسانی که خیلی کم مطالعه می‌کنند (یا در بعضی موارد اصلاً مطالعه نمی‌کنند) به فکر نوشتن بیفتند و متوقع باشند مردم آن چه را که نوشته‌اند دوست داشته باشند، اما این یک واقعیت است. اگر از هر کسی که به من گفته می‌خواهد نویسنده شود اما «وقت مطالعه ندارد» یک



## درس‌هایی برای نویسنده شدن

### قسمت دوم

# لذت مطالعه برای نوشتن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 استغفان کینگ  
 ترجمه: کیتا گرکانی

به نازکی کاغذ بود و داستان آن بر اساس طرحی عجیب پیش می‌رفت. بدتر از همه (یا شاید در آن زمان این طور به نظر می‌رسید)، عشق لینستر به کلمه‌ی «پرشور» بود. شخصیت‌ها با لبخندهای «پرشور» نزدیک شدن کسانی را می‌نگریستند که خرده سیارک‌ها را حمل می‌کردند، شخصیت‌ها سوار بر سفینه‌ی معدنچیان با پیشدستی کردنی «پرشور»، سر میز شام می‌نشیند. در اواخر کتاب، قهرمان داستان قهرمان زن موطلائی رمان را در آغوش «پرشورش»، می‌فشرد. برای من، این یک معادل ادبی برای واکنس ابله بود، تا جایی که می‌دانم، در هیچ رمان یا داستانی از کلمه‌ی پرشور استفاده نکرده‌ام. اگر خدا بخواهد، هرگز هم استفاده نخواهم کرد.

معدنچیان خرده سیارک‌ها (که البته اسم اصلی کتاب نیست، اما خیلی به آن شبیه است) در زندگی من به

در شماره قبل قسمت اول توصیه‌های استغفان کینگ درباره نوشتن چاپ شد و حالا بخش دوم روش‌های پیشنهادی این نویسنده ارزشمند معاصر:

وقتی کلاس هشتم بودم، به رمانی با جلد شمیم از «موری لینستر» برخورد، یک نویسنده‌ی داستان‌ها علمی تخیلی که بیشتر آثارش را در دهه‌های چهل و پنجاه نوشته، وقتی مجله‌هایی مثل «امیزینگ استوریز» برای هر کلمه یک پنی می‌دادند. از آقای لینستر آن قدر کتاب خواندم تا متوجه شدم به سبک یکنواختی می‌نویسد. به خصوص یک داستان، درباره‌ی استخراج معادن در کمر بند خرده سیاره‌ها نوشته بود که یکی از ناموفق‌ترین تلاش‌های او بود. هر چند این لحن خیلی ملایمی است. در واقع، داستان وحشتناک بود، قصه‌ی پر از شخصیت‌هایی



از طرف دیگر، نوشته‌های خوب، به نویسنده‌ی در حال یادگیری سبک، زیبا روایت کردن، بسط دادن طرح، خلق شخصیت‌های قابل باور، و راستگویی را یاد می‌دهد

سکه گرفته بودم، می‌توانستم با آن پول یک استیک حسابی را در بیاورم. در این مورد خیلی رک حرف می‌زنم؟ اگر شما برای مطالعه وقت ندارید، برای نوشتن هم وقت (یا ابزار لازم) را نخواهید داشت. به همین سادگی سپس بروید پی کار دیگری. مطالعه مرکز خلاق زندگی یک نویسنده است. من هر جا که می‌روم یک کتاب با خودم می‌برم، و در آن‌جا از هر فرصتی برای غرق شدن در کتاب استفاده می‌کنم. راز کار در این است که به خودتان جرعه جرعه نوشیدن مطالعه را هم درست مثل بلعیدن‌های طولانی یاد بدهید. اتاق‌های انتظار برای کتاب خواندن درست شده‌اند - تردیدی نیست! اما سالن‌های انتظار تناثر هم قبل از شروع نمایش، صف‌های طولانی و ملال‌آور پرداخت پول و محل مورد علاقه‌ی همه، دستشویی، هم همین‌طور هستند. به لطف انقلاب کتاب‌های شنیداری، حتی موقع رانندگی هم می‌توانید مطالعه کنید. از میان کتاب‌هایی که هر سال می‌خوانم، بین شش تا دوازده تایی آن‌ها ضبط شده‌اند.

مطالعه سر غذا در جوامع محترم عمل بی‌ادبانه‌ای است، اما اگر خیال دارید نویسنده‌ی موفق‌تری شوید، بی‌ادبی یکی دیگر از مسائلی است که در میان موضوعات مورد توجه‌تان برای شما کمترین اهمیت را دارد. برای جمع‌های محترم و توقعات آن‌ها باید کمترین اهمیت را قائل باشید. در هر صورت اگر قصد دارید تا جایی که می‌توانید صادقانه بنویسید، مدت زیادی بین آدم‌های محترم جا نخواهید داشت. دیگر در کجا می‌توانید مطالعه کنید؟ باشگاه ورزشی

محل‌تان هم هست. من روزی یک ساعت این کار را می‌کنم، و فکر می‌کنم اگر یک رمان خوب همراهم نباشد دیوانه می‌شوم. در حال حاضر بیشتر وسایل ورزشی (چه در خانه و یا بیرون) تلویزیون دارند، اما تلویزیون - موقع ورزش یا هر کار دیگری - واقعاً آخرین چیزی است که یک نویسنده‌ی مشتاق به آن نیاز دارد. اگر فکر می‌کنید باید موقع ورزش به اخبار گوش کنید یا از وضع بازار بورس با خبر شوید، وقت آن رسیده از خودتان بپرسید نویسنده شدن واقعاً چقدر برایتان جدی است. باید آماده باشید در درونتان چرخشی جدی به سوی دنیای تخیل و معنی داشته باشید، برنامه‌های جالب تلویزیونی باید کنار گذاشته شوند. مطالعه به وقت نیاز دارد، و آن پستانک شیشه‌ای خیلی از وقت شما را اشغال می‌کند. اهمیت واقعی مطالعه در این است که نوشتن را آسان و آشنا می‌کند؛ فرد با مدارک شناسایی کاملاً معتبرش به کشور نویسنده وارد می‌شود. مطالعه‌ی مدام شما را به جایی می‌کشاند (اگر این عبارت را دوست دارید بگویم به نوعی فضای ذهنی) که در آن می‌توانید مشتاقانه و ناخودآگاه بنویسید. در ضمن مطالعه در مورد این که چه کاری انجام شده و چه کاری نشده، چه چیزی کلیشه‌ای است و چه چیزی تازه است، چه چیزی به درد می‌خورد و چه چیزی نیمه‌جان (یا مرده) روی سطح کاغذ می‌ماند، دانش شما را مدام افزایش می‌دهد. هر چه بیشتر بخوانید، کمتر احتمال دارد با قلم یا هر وسیله‌ی نوشتن دیگری خودتان را مسخره کنید.

پس ما مطالعه می‌کنیم تا نقاط ضعف و قوت نوشتن را بشناسیم. در ضمن مطالعه می‌کنیم تا خودمان را با نویسندگان خوب و بزرگ مقایسه کنیم، و همه‌ی توانایی‌مان را بشناسیم و مطالعه می‌کنیم تا سبک‌های مختلف را تجربه کنیم